

# روان‌پریشی‌ها

پسیکوپات‌ها - ضد اجتماعی‌ها



دکتر محمود بهزاد

وجدان اخلاقی در آنها به وجود نمی‌آید یا به صورت ناقص یافت می‌شود.

افراد آدمی نه تنها از نظر تربیت‌پذیری متفاوتند بلکه از نظر هوش و سایر استعداد‌های عقلی و عملی نیز یکسان نیستند. عادت‌پذیری هم در افراد آدمی متفاوت است.

در هر کلاس درس، از دبستان گرفته تا دانشگاه، شاگردانی با استعداد‌های متفاوت وجود دارند و بهره‌هوشی آنها، طبق استانداردهای جهانی، عمدتاً در اطراف میانگین است اما معدودی از میانگین بیشتر و معدودی نیز کمترند.

اگر توزیع نسبی هر خصوصیت را در افراد آدمی مورد بررسی قرار دهیم، از هوش و استعداد عقلی و عملی و عادت‌پذیری و درجه اثر عوامل محیط گرفته تا اثر عوامل بیماریزا و نیز داروها در درمان بیماریها، با منحنی Gauss

پسیکوپات‌ها افرادی هستند مبتلا به اختلال شخصیت که عموماً رفتاری ضداجتماعی دارند؛ نمی‌توانند خود را با نیازهای اجتماع سازگار کنند؛ رفتارشان همواره معارض مقررات و ضوابط اجتماعی است؛ از برخورد قانونی با افراد و گروه‌ها ناتوانند؛ گرچه هوش متعارف دارند، تفاوتشان با دیگر افراد جامعه این است که استعداد ارشی تربیت‌پذیری در آنها کم یا هیچ است یا در محیطی نامناسب بار آمده‌اند؛ در نتیجه توان سازگار کردن خود با اجتماع را فاقدند و از کنترل رفتار خود عاجزند.

## تفاوت‌های افراد آدمی

افراد آدمی از نظر تاثیرپذیری با هم تفاوت دارند. معدودی در هر جمعیتی به سرعت و عده کثیری به طور متوسط تربیت‌پذیرند. اقلیتی نیز وجود دارند که اساساً تربیت‌پذیر نیستند و

افراد مورد آزمایش میانگین آن خصوصیت را دارند و دو اقلیت در دو انتها قرار دارند که اولی در مورد وزن و قد کم وزن و کوتاهترند و در مورد دارو چندان تحت تاثیر قرار نمی‌گیرند و در دومی در مورد وزن و قد پُر وزن و بلند قامت‌اند و در مورد دارو بسیار حساس‌اند؛ مثلاً اقلیتی در جمعیت هر نقطه از جهان نسبت به آسپیرین به قدری حساس‌اند که با مصرف کمترین مقدار آن دچار عوارضی ناراحت‌کننده چون درد معده می‌شوند و اقلیتی که مقادیر زیاد آسپیرین هم در آنها اثر چندانی ندارد.

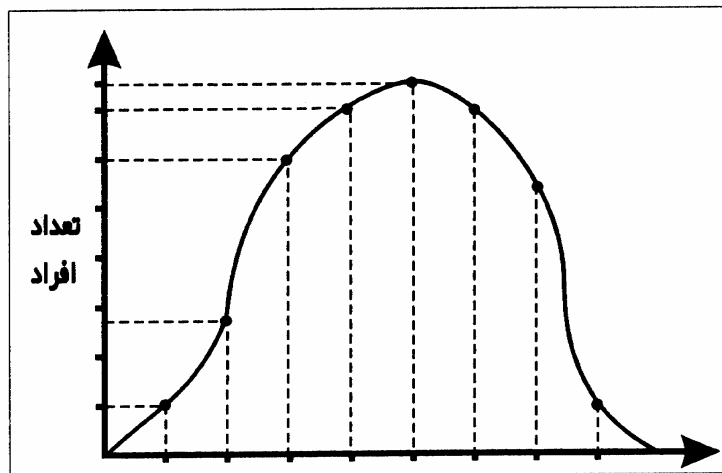
### آموختن و اهمیت آن

رفتارهایی که حاصل تجربه آدمی‌اند به رفتارهای آموخته موسوم‌اند. مثلاً اگر دست کودکی به بخاری داغی بخورد و بسوزد او می‌آموزد که به بخاری روشن دست نزند. هنگامی که آدمی با لغات یک زبان و سر هم کردن

روشن می‌شود. منحنی گاوس (ریاضیدان آلمانی) بدین روش به دست می‌آید که درجات یک خصوصیت را روی یکی از دو محور مختصات و تعداد افراد دارای آن خصوصیت را روی محور دیگر ثبت می‌کنند. از مجموع آن دو، منحنی‌ای به وجود می‌آید که همواره نمایانگر تعداد نسبی افراد دارای درجات مختلف آن خصوصیت است.

چنانکه از این منحنی بر می‌آید، همواره اقلیتی دارای کمترین خصوصیت مورد بررسی و اقلیتی دارای بیشترین آن خصوصیت است ولی اکثریت افراد گروه مورد بررسی بین این دو اقلیت قرار دارند و هر چه به متوسط نزدیکتر می‌شویم تعداد افراد بیشتر می‌گردد.

اگر وزن زنان و مردانی را که سن معینی دارند، یا قد آنها را اندازه بگیریم یا درجه تاثیر یک دارو را در آنان بررسی کنیم همواره منحنی‌ای به دست می‌آید که نشان می‌دهد بیشتر



درجه خصوصیت مورد بررسی

آنها برای بیان مقصود آشنا می‌شود، آن زبان را آموخته است. وقتی آگاه می‌شود دیگران چگونه لباس می‌پوشند و خوراک می‌خورند و در مواقع گوناگون چه رفتارهایی دارند سنت را آموخته است.

اهمیت آموختن را در انسان وقتی می‌توان برک کرد که فرض کنیم دارویی وجود داشته باشد که چون به انسان تزریق شود آنچه را که آموخته است فراموش کند. چنین فردی هر چند آدمی بالغ، مثلاً سسی ساله باشد، به مرحله نوزادی باز خواهد گشت و همان قدر در حفظ جان خود و ادامه آن به تنهایی ناتوان خواهد بود که یک کودک شیرخواره. چنین فردی از پاکسی و ناپاکی تصویری نخواهد داشت زیرا این تصورات اکتسابی‌اند. پدر و مادر خود را نخواهد شناخت و به کسی محبت نخواهد کرد زیرا محبت اکتسابی و آموختنی است و بر اثر مجاورت و لمس پدید می‌آید. سخن گفتن نخواهد توانست زیرا عملی اکتسابی است. کمترین اثری از وجدان اخلاقی و تمیز خوب و بد و زشت و زیبا را در او نخواهیم دید زیرا این همه آموختنی است.

### انعکاس شرطی و آموختن

پاولف، دانشمند روسی، نخستین کسی بود که متوجه مسئله تفاوت موجود در درجه آموزش‌پذیری سگهای آزمایشی خود شد. اصل آزمایش پاولف بسیار ساده است. مختصر آن این است که وی سگی را عادت داد که در قفسی در آزمایشگاه او بی‌حرکت بایستد. با عمل جراحی بی‌دردی گونه سگ را سوراخ کرد و لوله‌ای از آن گذرانید تا بتواند بزاق دهان سگ را در ظرفی جمع کند و اندازه بگیرد. آزمایشگاه را

طوری مرتب کرد که سگ هنگام آزمایش هیچکس را نبیند و صدایی نشنود. پاولف مشاهده کرد که وقتی به سگ گرسنه گوشت نشان داده می‌شد بزاق دهان او تراوش می‌کرد. گوشت را محرک عادی و بزاق را پاسخ عادی می‌نامند. پس از آن چند بار پاولف گوشت را به سگ نشان داد و همزمان با آن زنگی را نیز به صدا در آورد. پس از تکرار این کار، در نتیجه همراه شدن دو محرک (گوشت و زنگ)، هر وقت سگ صدای زنگ می‌شنید، بزاق ترشح می‌کرد، و تعداد قطره‌های بزاق در هر دو مورد برابر بود. زنگ که محرک غیر عادی است (محرک شرطی) باعث پاسخ عادی (ترشح بزاق) شد، به سخن دیگر سگ آموخت صدای زنگ را به جای گوشت بپذیرد. اصطلاحی که پاولف به کار برد «انعکاس شرطی» است که به شرطی شدن محرک پاسخ وابسته است.

آزمایشهای پاولف در زمینه‌های گوناگون گسترش یافت و همکاران او این نوع آزمایش را به صداها صورت مختلف تکرار کردند و توانستند صدا و نور و محرکهای لمسی را محرک شرطی کنند.

از خصوصیات انعکاس شرطی این است که با عدم تکرار فراموش می‌شود و با تکرار استوارتر می‌گردد.

دانشمند روسی دیگری به نام بکتیریف تغییری در روش پاولف داد و آن این بود که پاسخ شرطی حیوان را به جای ترشح بزاق، بلند کردن یک پا، که کنشی حرکتی است، قرار داد. بکتیریف سیمهای هادی برق را به یک پای بزی وصل کرد. ابتدا زنگی را به صدا درآورد و پاسخی در بز مشاهده نکرد. بعد زنگ را به صدا

درآورد و همزمان با آن جریان برق را به پای بز وصل کرد. بز پای خود را بلند کرد و جریان قطع شد. پس از چند بار تمرین و همراه کردن جریان برق با صدای زنگ بز آموخت با شنیدن صدای زنگ پای خود را بلند کند.

واتسن، روانشناس آمریکایی، با آزمایشهایش نشان داد که ترسهای ما غالباً با مکانیسم انعکاس شرطی به وجود می‌آیند. او به کودکی ۱۱ ماهه که فقط از صدای بلند و افتادن می‌ترسید (ترس غریزی) موش سفیدی را نشان داد و به او نزدیک کرد. کودک به موش علاقه‌مند شد. چند روز بعد که به همان ترتیب موش را به کودک نشان داد، در لحظه‌ای که کودک برای گرفتن حیوان دست پیش برد واتسن چکشی را به زنگی زد و صدای بلندی از آن به وجود آورد. کودک از صدا ترسید و از جا پرید و گریه سر داد. دو روز دیگر واتسن این عمل را تکرار کرد، کودک از دیدن موش ترسید و گریه می‌کرد (ترس آموخته).

ترس غریزی در همه وجود دارد ولی افراد مختلف در زندگی کودکی و بعد از آن، از طریق مکانیسم انعکاس شرطی، ترسیدن از چیزهای مختلف را می‌آموزند.

انعکاس شرطی به ابزاری قوی در روانشناسی تبدیل شد و به روانشناسان امکان داد قدرت آموختن، قدرت رویت، تمیز رنگها و مانند آنها را در حیوانات تحقیق کنند. جالب این است که از سگهای مورد آزمایش پاولف معدودی بسیار سریع می‌آموختند (مثلاً پس از ۱۰ بار تمرین) و اکثر آنها پس از مدتی (۳۰ بار تمرین) می‌آموختند و در معدودی نیز قدرت اکتساب بسیار کم یا هیچ بود.

می‌توان گفت که آموخته‌ها عمدتاً شامل پاسخهای مشروط‌اند. مثلاً در موقع ماشین‌نویسی، شخص ابتدا به یک یک دکمه‌های ماشین تحریر نگاه می‌کند و سپس تدریجاً بعضی از حرکات خودکار انگشتان را جانشین نگاه کردن دکمه معینی می‌نماید. با این روش اندیشه حرف «ک» با حرکت انگشت کوچک دست راست متحد می‌شود و اندیشه «این» باعث می‌شود که انگشت سبابه دست راست و انگشت میانی دست چپ و انگشت میانی دست راست به ترتیب دکمه‌های معینی را فشار دهند. پاسخهایی که به وجود می‌آیند خودآگاه نیستند. حاصل آنکه یک ماشین‌نویس درجه یک، برای آنکه بتواند، دکمه حرف معینی را پیدا کند باید کار ماشین زدن را متوقف کند و فکر کند تا آن را بیابد. اگر از یک ماشین‌نویس درجه یک بپرسند مثلاً حرف «ف» در کجای ماشین تحریر است (اگر به دکمه‌ها نگاه نکنند) تنها راه پاسخ دادن درست این است که انگشتانش را در هوا حرکت دهد و انگشتی که «ف» را می‌زند نشان کند. واقع امر این است که انگشتان ماشین‌نویس دکمه‌ها را می‌شناسد و خود آگاهی او با دکمه‌ها آشنایی ندارد.

همین اصل در مورد آموختن کارهای پیچیده مثل خواندن یا نوشتن یا ویولون زدن به کار می‌رود و بیشتر اعمالی را که در شبانه روز به طور خودکار انجام می‌دهیم از طریق انعکاس شرطی آموخته شده‌اند.

#### اهمیت تربیت

بر کسی پوشیده نیست که آدمی حیوانی است اجتماعی، یعنی با دیگران زندگی می‌کند.

بنابراین باید همواره متوجه خیر و شر اندیشه و اعمالش برای جامعه‌ای باشد که در آن زندگی می‌کند. به سخن دیگر باید خوی انسانی داشته باشد. توجه به خیر و شر و انجام کارهای خیر و پرهیز از اعمالی که به زیان دیگران است همان حس اخلاقی است. برای فردی که در جزیره‌ای دور افتاده در اقیانوسی به تنهایی روزگار می‌گذراند خیر و شر مفهومی ندارد. بنابراین جنبه اجتماعی خوی انسانی است که اهمیت دارد. نخستین و مهمترین وظیفه تربیت (پرورش) آن است که در کودکان خوی انسانی ایجاد کند. مادر که نخستین مربی است این کار را آغاز می‌کند و مدرسه و اجتماع آن را ادامه می‌دهند. مادر و مدرسه و اجتماع در تربیت خوی انسانی کودک همکاری دارند ولی گاهی یکی یا هر سه از انجام این وظیفه مهم کوتاهی می‌کنند. در نتیجه افرادی به وجود می‌آیند که برای اجتماع و افرادش به منزله میکروبهای بیماریزا هستند و نظم اجتماعی را بر هم می‌زنند و به آزادی انسانها لطمه وارد می‌کنند. جامعه ناگزیر می‌شود خود را از شر آنان برهاند و با آنان بجنگد و در بندشان کند و گاهی از بین ببرد. هر چند آموختن علوم و فنون به افراد برای رفع نیازمندیهای اجتماعی از تکالیف اساسی هر اجتماع متمدن است ولی مهمتر از آن این است که در افراد خوی آدمی به وجود آورد و از مواد خامی که همان کودکان هستند، افرادی بسازند که کردار آدمی داشته باشند. واقع امر این است که علم و معرفت در مقایسه با سجایا و صفاتی که خوی آدمی را می‌سازند سرمایه حقیر و ناچیز و گاهی حربه‌ای خطرناک‌اند، زیرا «چو دزدی با چراغ آید - گزیده‌تر برد کالا».

باید علم به خوب و بد را از عمل به خوب و بد تشخیص داد. بسا افراد مجرم و تبهکار به خوبی می‌دانند آنچه می‌کنند برخلاف اخلاق و قوانین است با این همه بی‌دغدغه خاطر بدان عمل می‌کنند زیرا سائقه درونی نیکی کردن در آنها نیست تا آنها را به سوی نیکی بکشد و از بدی بگریزند.

سوالی که در اینجا مطرح است این است که اگر بدکاران از بدی کار خود آگاهی دارند چرا می‌کنند؟ واقع امر این است که دانش خوی را تغییر نمی‌دهد بلکه آنچه خوی را عوض می‌کند عمل کردن و تکرار اعمال و آموختن از طریق انعکاس شرطی است که به شخص عادت می‌دهد اعمالی را انجام دهد که دانش به ما می‌آموزد.

کودک در زیر فشار غرایز حیوانی خود عملی انجام می‌دهد. مادر بلافاصله او را تنبیه می‌کند. تنبیه ممکن است بدنی یا خجالت دادن یا محروم کردن از محبت یا خوراک و مانند آنها باشد. کودک در نتیجه تنبیه شدن حس می‌کند که درد و رنج ارتکاب عمل غریزی بیش از لذتی است که از آن می‌برد، پس می‌آموزد که غرایز خود را مهار کند. بدین ترتیب است که ایجاد خوی نیک در او آغاز می‌شود.

چنانکه اشاره شد افراد آدمی از نظر تاثیرپذیری با هم تفاوت دارند. بعضی به سرعت تربیت پذیرند، عده کثیری به طور متوسط و معدودی نیز هستند که وجدان اخلاقی در آنان به وجود نمی‌آید یا به صورت ناقص یافت می‌شود. کسانی که به سبب کم یا هیچ بودن استعداد ارثی تربیت‌پذیری یا بارآمدن در محیطی نامناسب پیدایش وجدان اخلاقی در آنها دچار وقفه شده است در اصطلاح علمی پسیکوپات

نامیده می‌شوند.

### خصوصیات پسیکوپاتها

پسیکوپاتها بیماران روانی نیستند و تلاش روانپزشکان و روانشناسان بالینی در درمان آنها بی‌نتیجه مانده است. امروزه معلوم شده است که پسیکوپاتی یک مسئله اجتماعی است نه پزشکی. این گروه افراد مبتلا به اختلال شخصیت و فاقد بخشی یا همه وجدان اخلاقی نیاز به دلسوزی و همدردی جامعه و یافتن چاره‌هایی دارند که باید شالوده پزشکی داشته باشند. متأسفانه تاکنون پیشرفتی در این زمینه حاصل نشده است. از خصوصیات چشمگیر پسیکوپاتها می‌توان اینها را نام برد:

- حقی برای کسی جز خود قایل نیستند.
- خودخواه و خودپسندند؛
- به صداقت کلاً بی‌اعتنا هستند.
- توان تحمل محرومیت را ندارند.
- هیچگاه احساس گناه نمی‌کنند.
- از تجربه یا تنبیه پند نمی‌گیرند.
- برای رفتار نادرست خود دیگران را مقصر معرفی می‌کنند.
- مستعد ارتکاب جنایت‌اند.

پسیکوپاتها در هر جمعیت، گروه، صنف یا جامعه‌ای اقلیتی را تشکیل می‌دهند. درصد این اقلیت در روستاها بالنسبه کمتر و در شهرهای کوچک اندکی بیشتر است و هر چه به شهرهای بزرگتر و کلان شهرها می‌رسیم، به سبب شلوغی و کمبود وسایل تربیت و دشواریهای برقراری نظم و امنیت و بیگانگی‌ای که عموماً حکمفرماست، فزونتر است.

پسیکوپاتها در همه حرفه‌ها و صنوفها و

انجمن‌ها و اتحادیه‌ها و شرکتها و دستگاه‌های دولتی وجود دارند. همین اقلیت پسیکوپات است که به مصداق:

چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد

نه که را منزلت ماند نه مه را  
اینها بدنامی دیگر افراد هم گروه خود را باعث می‌شوند.

از سوی دیگر در هر صنف و گروه و جمعیتی اقلیتی دیگری نیز وجود دارد که درصد آنها، برخلاف درصد پسیکوپاتها، در روستاها بیشتر و در شهرهای کوچک اندکی کمتر است و هر چه به شهرهای بزرگ و کلان شهرها می‌رسیم کمتر و کمتر می‌شود. اینان به سبب داشتن عطیه ارثی تأثیرپذیری سریع از تربیت درست یا قرار داشتن در محیط مناسب صاحب وجدان اخلاقی قوی می‌شوند. مفهوم زندگی اجتماعی را با تمام مزایا و محدودیتهای الزامی‌اش درک می‌کنند و نه تنها به مقررات اجتماعی گردن می‌نهند بلکه همگان را به اطاعت از آنها ترغیب می‌نمایند و در هیچ شرایط و اوضاع و احوالی از راه راست منحرف نمی‌شوند.

متأسفانه گسترش هرچه بیشتر شهرنشینی و روی آوردن مردم روستاها و شهرهای کوچک برای سود بردن از مزایای فریبده شهرهای بزرگ و کلان شهرها، شلوغی و دشواری کنترل پسیکوپاتها و به خصوص فقر فزاینده اقتصادی، به مصداق:

افلاس عنان از کف تقوا برآید

با گرسنگی قدرت پرهیز نماند.  
سبب شده است که نارساییهای چشمگیری در تربیت کودکان پیش آید، در نتیجه از تعداد نسبی افراد دارای وجدان اخلاقی هرچه بیشتر کاسته

گردند و در عوض بر تعداد افراد پسیکوپات و نارای رفتار پسیکوپاتها افزوده شود.

### تاثیر پسیکوپاتها بر زندگی جوامع

قوانین مدنی و مجریان آنها همواره در تلاش اند دست پسیکوپاتها را از تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی دیگران کوتاه کنند و نظم و رفاه اجتماعی را برقرار سازند. نیروهای انتظامی و نادگستری ماموران جلب پسیکوپاتها و محصور کردن آنها در زندانها هستند تا دیگر افراد اجتماع از دست آنان در امان باشند.

اگر تعداد نسبی پسیکوپاتها را ۱۰٪ جمعیت و تعداد نسبی افراد دارای وجدان اخلاقی قوی را نیز ۱۰٪ فرض کنیم ۸۰٪ بقیه باقی میمانند که جزء هیچیک از آن دو گروه نیستند. در هر جامعه‌ای که ضوابط و مقررات اجتماعی به درستی اجرا می‌شوند و خطاکارها از هر طبقه و در هر مقامی هستند به میز محاکمه کشیده و تنبیه می‌گردند، پسیکوپاتها عموماً در زندانها به سر می‌برند و اگر معدودی از آنها در جامعه فعالیت دارند با تمهیدات خاص خود مدتی کمابیش دراز، از چنگ قانون می‌گریزند ولی عموماً سرانجام گرفتار می‌آیند. در چنین جامعه‌ای ۸۰٪ باقیمانده از ترس قانون و اجرای ضوابط اجتماعی مجبور به رعایت مقررات می‌گردند و این رعایت بر اساس مکانیسم انعکاس شرطی، پس از مدتی جزء خوی آنها می‌شود. در نتیجه ۹۰٪ مردم رفتارهای اجتماعی مناسب کسب می‌کنند و جامعه‌ای به وجود می‌آید که همگان در ایمنی فردی و اجتماعی روزگار می‌گذرانند.

اما اگر در جامعه‌ای روابط میان افراد مانع

اجرای ضوابط و مقررات گردد اولاً پسیکوپاتها آزادی عمل بیشتری پیدا می‌کنند و ثانیاً آن ۸۰٪ که جزء هیچیک از دو گروه نیستند، از مشاهده بی‌عدالتی‌ها، پارتی بازیها، حق‌کشی‌ها، که علناً به دست پسیکوپاتها صورت می‌گیرد، برای عقب نماندن و کسب امتیازات بیشتر، رفتار آنها را الگو قرار می‌دهند و در صفوف آنها وارد می‌شوند و رفته رفته چنان می‌شود که جامعه‌ای با ۹۰٪ پسیکوپات و دنباله‌روهای آنها به وجود می‌آید. گردانندگان امور مربوط به تولید و توزیع مواد مخدر - این بلای خانمانسوز اجتماعی - پسیکوپاتند. مافیا کلاً از پسیکوپات مزدور تشکیل یافته است. درصد قابل توجهی از محکومان و گرانفروشان، جزء ۸۰٪ میانی‌اند که به سبب وجود اوضاع نابسامان اجتماعی به گروه پسیکوپاتها پیوسته‌اند.

پیشگیری از گسترش فعالیت پسیکوپاتها و پیروی مردم دیگر از رفتار ضد اجتماعی آنها در شرایط و اوضاع کنونی حاکم بر جمعیت‌های جهان، اگر چه بسیار دشوار است ولی به دو وسیله انجام شدنی است:

۱- اجرای ضوابط و مقررات قانونی با قدرت تمام در مورد افراد و گروهها در هر موقعیت و مقامی باشند تا حتی‌المقدور آزادی عمل از پسیکوپاتها سلب گردد و از ۸۰٪ میانی کسی نتواند از آنها پیروی کند.

۲- جلوگیری جدی از گسترش شهرهای پرجمعیت و ایجاد شهرهای کوچک تا یافتن افراد خاطی آسانتر و برقراری نظم و انضباط در همه امور دقیق‌تر انجام گیرد و ایمنی فردی و اجتماعی، که اساس بقای اجتماعات سالم است، هرچه بیشتر تأمین گردد.